

روابط فرهنگی ایران و آمریکا

نویسنده

ویدا همراز

مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

ایران و امریکا در آستانه روابط سیاسی

قرن نوزدهم میلادی برابر با قرن چهاردهم هجری قمری، دوره ظهور پدیده‌های جدید در ایران بود. تحولات سیاسی، تغییر معیار در روابط خارجی، رویارویی با دستاوردهای مادی تمدن غرب، رشد اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی جدید، دگرگونی ساختاری در میان اقشار اجتماعی و بالاخره تغییر رژیم سیاسی استبدادی به مشروطه سلطنتی، حلقه‌های به هم پیوسته‌ای بودند که طی یک قرن در ایران روی دادند. در عرصه سیاست، ایران با اصول جدید سیاست بین‌الملل که منافع سیاسی و اقتصادی دولتهای اروپایی آن را رقم می‌زد، رو به رو شد و چنان در چنبر رقابتها و دسیسه‌های سیاسی آنان گرفتار آمد که ساختار اقتصادی - سیاسی - فرهنگی و اجتماعی آن دگرگون شد. برای اولین بار، ایران به طور جدی درگیر نبردی سخت با دولتی اروپایی (روسیه) شد. برخورد با ماشین جنگی روسیه و مبارزه با روحیه امپریالیستی حکومت تزاری، نیازهای جدیدی را برای دولتمردان قاجار مطرح ساخت که برای رفع این نیازها، به دیگر دولتهای اروپایی روی آوردند. آنان به ابزارهای مدرن جنگی و متحدان جدید نیاز داشتند تا بقای خود را در برابر سیل تهاجم استعماری روسیه حفظ کنند. از این رو ناآگاهانه در دام استعمارگران دیگر در غلتیدند و این، آغاز نفوذ بیگانگان در اقتصاد، سیاست و فرهنگ ایران زمین در دوره قاجاریه بود.

حکومت قاجار تفاوت چندانی با حکومت پیشینیان نداشت. در واقع، نوعی حکومت اقتدارگرایی متمرکز با تکیه بر سنن ایرانی و نظامی که قرن‌ها در این کشور سابقه

داشت، برقرار بود. قاجارها پس از سلطه بر ایران، نظم جدیدی به وجود نیاوردند؛ بلکه فقط اداره خود را بر وضع موجود تحمیل کردند و طرفداران خود را به جای اعضای سابق حکومت، به مقامهای دولتی گماردند.^(۱) روابط فرهنگی سیاسی ایران و آمریکا هم در این دوره آغاز شد؛ یعنی هنگامی که ایران به طور گسترده‌ای در گیر رقابتهای سیاسی روسیه و انگلستان شده بود. در این میان، نه فقط فاصله جغرافیایی ایران و آمریکا بسیار بود، بلکه دو کشور در اصول سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نیز تفاوت‌های بسیار داشتند. اقتصاد ایران در اساس متکی بر کشاورزی بود و اکثر زمینها هم به دولت تعلق داشتند. دولت می‌توانست زمینها را به افراد مختلف اجاره دهد و یا واگذار کند.^(۲) زمینداران بزرگ به علت سلطه بر زمین (شریان تولید اقتصادی جامعه) از مهمترین گروههای قدرت به شمار می‌رفتند، قسمت عمده جمعیت کشور هم در روستاها سکونت داشتند و فقط عده کمی ساکن شهرها بودند. طبقه زمیندار از طریق روابط خویشاوندی و حمایتی، پیوندهای درونی نزدیکی با هم داشت و بسیاری از اعضای، آن از طریق عضویت در خانواده گسترده سلطنتی و یا مقامهایی که در دیوانسالاری دولتی داشتند، با دولت پیوند می‌خوردند.^(۳)

جز تهران و چند شهر بزرگ مانند اصفهان، تبریز، مشهد و شیراز که به دلایل سیاسی، اقتصادی یا مذهبی شکل گرفته بودند، دیگر شهرها چندان اهمیتی نداشتند. حکومت شهرها اغلب به دست شاهزادگان و دیگر منسوبان شاه بود. این مسئله سبب می‌شد که قدرت سیاسی حکومت قاجار به وسیله شبکه گسترده‌ای از شاهزادگان و منسوبان، تا دورترین نقاط کشور تسری یابد.^(۴) پادشاه «ظل الله» محسوب می‌شد. پس از شاه و شاهزادگان قاجار، دیوانسالاران و نظامیان و تجار قرار داشتند و پایین‌ترین طبقه هرم را

۱. ویلیام فلور: جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار: ترجمه ابوالقاسم سری، انتشارات طوس، ج ۲ چاپ اول ۱۳۶۵. ص ۱۹.

۲. برای آگاهی از سنن زمینداری ایرانی می‌توانید به کتاب: کاترین لمبتون، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب - ۱۳۴۳ مراجعه کنید.

۳. مارک گازیو روسکی: سیاست خارجی آمریکا و شاه: ترجمه فریدون ناظمی - نشر مرکز - ۱۳۷۱. ص ۵۹.

۴. غلامرضا ورهرام: تاریخ سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجار: انتشارات معین - ۱۳۶۹ ص

روستائیان و توده شهرنشین تشکیل می‌دادند.^(۱) نیروی نظامی در کشور، از نیروهای کمکی ایلات، پیاده نظام، سواره نظام و گروه کوچکی از نیروهای منظم تشکیل می‌شد ولی بیشتر سپاهیان دائمی و ثابت را افراد ایل قاجار تشکیل می‌دادند.^(۲) روحانیون به دلیل اعتبار خاصی که در جامعه داشتند، طبقه‌ای خاص با پیوندهای ویژه را تشکیل می‌دادند. آنها اگر چه ظاهراً سازمان سیاسی نداشتند، ولی بویژه پس از حکومت ناصرالدین شاه قاجار، تحرک سیاسی - اجتماعی مهمی نشان دادند و در حرکت‌های ضد استعماری، رهبری و هدایت مردم را به دست گرفتند.^(۳) اقدامات امیرکبیر در عرصه فرهنگ و برای بهبود نظام آموزش صورت گرفت، ناتمام ماند و فارغ التحصیلان و دست پروردگان مدرسه دارالفنون هم به علت ویژگیهای ساختار جامعه ایرانی، نقشی محدود در عرصه سیاسی و اجتماعی به دست آوردند. لمبتون عقیده دارد: «درگیریهای دولت ایران و تهی شدن خزانه پس از عملیات نظامی هرات در سال ۱۸۵۶ میلادی، یکی از عواملی بود که سبب شد اصلاحات ادامه نیابند.»^(۴)

در عرصه صنعت نیز صنایع جدیدی که پس از انقلاب صنعتی در اروپا شکل گرفته بودند، به ایران راه نیافتند و به دلیل ضعف یا نبود بخش صنعت، کشور فاقد تولیدات کارخانه‌ای و صنعتی قابل صدور به ممالک دیگر بود؛ چنان که قسمت عمده کالاهای صنعتی مورد نیاز خود را از روسیه، انگلستان و هند وارد می‌کرد. افزایش واردات و واگذاری امتیازات اقتصادی گوناگون به کشورهای اروپایی، تأثیر مخربی بر صنایع بومی داشت؛ چنانچه صنایع ریسندگی و بافندگی ایران که از قدمت و شهرت فراوانی برخوردار بودند، از ابتدای قرن نوزدهم میلادی رو به انحطاط نهادند.^(۵) از سوی دیگر، موقعیت ژئوپلیتیک ایران به گونه‌ای بود که طی قرن ۱۹ و ۲۰ م / ۱۳ و

۱. ویلیام فلور: جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار ج ۲ - ص ۱۹.

۲. کاترین لمبتون: ایران عصر قاجار ترجمه سیمین فصیحی انتشارات جاودان فرد، چاپ اول ۱۳۷۵، ص ۴۶.

۳. در باره روابط دولت قاجار و روحانیون مسلمان می‌توانید به کتاب: حامد الگار، دین و دولت در ایران عصر قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران - توسل - ۱۳۵۶، مراجعه کنید و نیز در باره مبارزه منفی و حرکت تحریم میان علمای عصر قاجار رجوع کنید به موسی نجفی: اندیشه تحریم در تاریخ سیاسی ایران، انتشارات آستان قدس چاپ اول زمستان ۱۳۷۱. ۴. لمبتون: ایران عصر قاجار: ص ۴۸.

۵. برای آگاهی از تأثیر واردات بر بخشهای مختلف اقتصادی می‌توانید نگاه کنید به: احمد سیف، اقتصاد ایران در قرن نوزدهم، نشر چشمه، چاپ اول زمستان ۱۳۷۳، بویژه فصول ۳ و ۷.

۱۴. ه. این کشور به سختی درگیر رقابتهای سیاسی - اقتصادی روسیه و انگلستان شد. رجال سیاسی کشور هم هر یک به سیاست یکی از دولتهای قدرتمند اروپایی گرایش یافتند و در این هنگامه پر آشوب، مسلماً هر گونه اقدامی که برای بهبود اوضاع اجتماعی - اقتصادی کشور صورت می‌گرفت، با شکست رو به رو می‌شد.^(۱)

فشار روز افزون سیاسی که از سوی دولتهای انگلستان و روسیه اعمال می‌شد، این اندیشه را در میان سیاستمداران عصر قاجار برانگیخت که با وارد کردن نیروی سومی به عرصه سیاسی کشور، تا حدی می‌توانند توازن نیروها را حفظ کنند از شدت فشار آن دو دولت بکاهند. «سلاطین قاجار که تحت فشار فوق‌العاده دو سیاست‌نیرومند شمال و جنوب قرار داشتند، همواره برای حفظ موجودیت خود، متمایل به سیاست دیگری می‌شدند تا با پیدا کردن متحد نیرومند جدیدی، استقلال ایران را تأمین کنند و از فشار قدرت و تعدی دو رقیب بکاهند.»^(۲)

چنین اندیشه‌ای زیربنای اصلی برقراری روابط سیاسی با آمریکا و آلمان بود؛ زیرا این دولتها، دولتهایی نوپا در عرصه صنعت و اقتصاد و نسبتاً خوشنام در عرصه بین‌المللی بودند. حرکت‌های استعماری آنان روندی خزنده داشت و بویژه ایالات متحده آمریکا در چارچوب طرح تقسیم جهان و برای بسط و تثبیت سلطه خود در قاره آمریکا ظاهراً در دوران طولانی انزوا و بی‌طرفی سیاسی در سایر نقاط جهان به سر می‌برد. به همین دلیل، به جای نفوذ مستقیم سیاسی در جهان از طرق فرهنگی و اقتصادی برای تحقق نفوذ سیاسی استفاده می‌کرد.^(۳)

جمهوری ایالات متحده آمریکا کشوری بود که تا قرن ۱۹، هنوز در میان کشورهای دنیا، جایگاهی درخور توجه به دست نیاورده بود. جمعیت این کشور را مهاجران

۱. روند وابستگی رجال قدرتمند سیاسی ایران را می‌توان از آنجا دریافت که در دوره ناصری بیش از ۱۷ خانواده ایرانی تحت‌الحمایه انگلیس بودند برای اطلاع بیشتر می‌توانید رجوع کنید به: جواد شیخ‌الاسلامی، افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار (مجموعه مقالات)، انتشارات کیهان، تهران، چاپ اول ۱۳۶۹، ص ۱۸.

۲. علی‌اکبر بینا: تاریخ سیاسی دیپلماسی ایران، ج ۲، ص ۱۳۳.

۳. درباره تردیدها و اختلاف نظرهای رایج در آمریکا نگاه کنید به: آبراهام یسلسون، روابط سیاسی ایران و آمریکا، ترجمه محمد باقر آرام، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۸.

اروپایی، بردگان افریقایی و بومیان امریکایی تشکیل می‌دادند. طی صد سال، یعنی از قرن ۱۷ تا ۱۸ میلادی، قسمت اصلی مهاجران اروپایی به سوی آمریکا سرازیر شدند. بنابراین، کشورهای متحد آمریکا را می‌توان چکیده‌ی دو عامل مؤثر اجتماعی و طبیعی دانست. این مهاجران با افکار و آداب مختلف تحت تأثیر محیط طبیعی جدید خود قرار گرفتند و ملتی جدید پدید آوردند.^(۱) اقتصاد آمریکا بر پایه‌ی کشاورزی و بازرگانی و صنعت استوار بود و طی سالهای آخر قرن ۱۹ میلادی، اقتصاد آن کشور رشد بی‌سابقه‌ای کرد. در مناطق جنوبی، کشاورزی رونق داشت و کارخانه‌های صنعتی در شرق و شمال متمرکز بودند.^(۲) صنایع اساسی کشور مانند آهن و فولاد به دلیل عوارض سنگین گمرکی و سیاستهای حمایتی که بر کالاهای مشابه خارجی اعمال می‌شد، سرعت رشد می‌کردند. صنعت تولید آهن که تا این زمان در اطراف معادن ایالات خاوری متمرکز شده بود، با کشف معادن جدید به سوی غرب متمایل شد و بتدریج صاحبان صنایع بزرگ همچون مورگان پا به عرصه نهادند.^(۳) پس از جنگهای داخلی که میان ایالات شمالی و جنوبی درگرفت، مجموعه‌ای از توانایی مالی، انسانی و طبیعی فراهم شد که زمینه رقابت اقتصادی با اروپا را فراهم کرد. میزان سرمایه‌گذاری در بخش صنعت به بیست برابر و تعداد کارگران به ۵ برابر پیش از جنگ رسید. این تحول صنعتی در حالی روی می‌داد که اروپاییان به دوران صلح مسلح قدم نهاده بودند.^(۴) جریان اصلی مبادلات بازرگانی ایالات متحده نیز به سوی اروپا بود و بازرگانی با کشورهای دیگر چندان رونق نداشت. از نظر سیاسی، ایالات متحده دارای قانون اساسی و نظام جمهوری بود. احزاب سیاسی، از همان بدو تأسیس جمهوری در آمریکا پدید آمده بودند و در امور سیاسی مشارکت می‌کردند.^(۵) حزبی که خواستار محدود ساختن قدرت و اختیارات ملت بود، سعی داشت نظریه خود را در حکومت فدرال اعمال کند.

۱. فرانسیس ویتنی: تاریخ مختصر آمریکا: اداره اطلاعات سفارت آمریکا در تهران، بی تا، ص ۷ و ۸.

۲. فرانسیس ویتنی: تاریخ مختصر آمریکا، ص ۸۰. ۳. همان منبع، ص ۱۰۰.

۴. فرشته نورایی: تاریخ تحول اجتماعی و سیاسی آمریکا، دانشگاه تهران، ۲۵۳۷، ص ۷۹.

۵. از دوره تدوین قانون اساسی ۲ اندیشه سیاسی و سپس دو حزب در آمریکا پدید آمد نگاه کنید به: شونل.

فرانک. ال: آمریکا چگونه آمریکا شد، ترجمه ابراهیم صدقیانی، تهران، امیر کبیر، چاپ ۲ سال ۱۳۶۳. ص ۱۵۴.

به همین جهت، حزب فدرال نام گرفته بود. حزب دیگری که بر آزادی تأکید بیشتری می‌کرد، خود را **جمهوری خواه** می‌نامید. پس از مدتی، فدرالیستها به دو دسته تقسیم شدند؛ عده‌ای به حزب جمهوری خواه پیوستند و دیگران هم نام خود را تغییر دادند. بدین ترتیب، حزب فدرالیست از بین رفت.^(۱) با این حال، بتدریج فدرالیستها قدرت بیشتری به دست آوردند و به این ترتیب، از همان ابتدا، جناح وابسته به سرمایه‌داری صنعتی بر نظام سیاسی - اقتصادی آمریکا مسلط شد.^(۲) صدور دکترین مونروئه در سال ۱۸۲۳ میلادی بیانگر مرحله‌ای از رشد قدرت اقتصادی و نظامی آمریکا بود که تا جنگ جهانی اول تکمیل شد. اصول دوگانه دکترین مونروئه در پیامی که وی خطاب به کنگره اعلام کرد، گنجانده شده بود. در این زمان، دولت روسیه رفت و آمد کشتیهای غیر روسی در شمال غربی آمریکای شمالی را ممنوع کرده بود و در میان کشورهای اروپایی نیز به منظور کمک رساندن به اسپانیا، اتحادی برقرار شده بود که باید به مسئله انقلاب در مستعمرات اسپانیا رسیدگی می‌کرد. این مسئله سبب نارضایتی سیاستمداران آمریکایی شد. آمریکا بر اساس این دکترین به دیگر کشورهای اروپایی اجازه نداد که در امور داخلی قاره آمریکا دخالت کنند و خود نیز تا جنگ جهانی اول، از مداخله در امور اروپا خودداری کرد.^(۳) اما در عین حال، به تلاشهای اقتصادی - فرهنگی خود در قاره آسیا و خاورمیانه ادامه داد. در سال ۱۹۰۲ میلادی که آلمان، ایتالیا و انگلستان ونزوئلا را محاصره کردند، تئودور روزولت رئیس جمهور وقت آمریکا از فرصت استفاده کرد و دکترین مونروئه را چنین تفسیر کرد که: «آمریکا می‌تواند در برابر دخالت دولتهای اروپایی بر ضد یک دولت بدرفتار، مداخله کند.»^(۴)

۱. الکسی دوتوکویل: دموکراسی در آمریکا ترجمه: رحمت‌الله مقدم، انتشارات زوار، چاپ اول، ۱۳۴۷، ص ۳۶۶ و نیز لازم به یادآوری است که در تاریخ آمریکا دو حزب جمهوری خواه وجود دارد. ۱- در دهه ۱۷۹۰ بر اساس مخالفت با برنامه‌های هامیلتون وزیر خزانه‌داری جرج واشنگتن پدید آمد ولی چون تمایلات آنها بر ضد حزب جمهوری خواه بود که لینکلن در اواسط قرن ۱۹ تأسیس کرد، حزب اول را جمهوری خواه دموکرات نامیدند. فدرالیستها از سوی بازرگانان شمال حمایت می‌شدند ولی جمهوری خواههای دموکرات با کشاورزان جنوب اتحاد بسته بودند: شوئل: آمریکا چگونه آمریکا شد، ص ۱۵۴.

۲. آبراهام یسلسون: ص ۱۸.

۳. داریوش آشوری: فرهنگ سیاسی، چاپ ۷، انتشارات مروارید، ص ۱۶۰.

۴. همان منبع - همان جا.

دکترین مونروئه چکیده اندیشه‌های رئیس جمهور امریکا و وزیر خارجه‌اش آدامز بود. دولت امریکا می‌خواست براساس آن به دولتهای اروپایی بفهماند که از برقراری مستعمرات در نیمکره غربی صرف‌نظر کنند؛ به طور خلاصه، می‌توان گفت، هدف دکترین مونروئه آن بود که برتری و تفوق ایالات متحده در قاره جدید شناخته شود. به این ترتیب، سیاستی بنیان گذارده شد که تا دوره معاصر تقریباً دست نخورده مانده است.^(۱)

به این ترتیب، تا سالها بعد، نفوذ سیاسی - اقتصادی امریکا به امریکای لاتین و برخی جزایر اقیانوس آرام محدود شد و امریکا در افریقا و آسیا حضور سیاسی نداشت و این دو قاره پهناور و ثروتمند، میان انگلستان فرانسه و روسیه تقسیم شد.^(۲)

از سوی دیگر، در داخل ایالات متحده نیز پس از پیروزی مناطق صنعتی شمال بر کشاورزان جنوبی در جنگهای داخلی، صنایع تقویت شدند و فاصله فنی میان امریکا و کشورهای صنعتی اروپا از میان برداشته شد. با این حال، این کشور برای آنکه به قدرتی مسلط در عرصه سیاست و اقتصاد تبدیل شود، راهی طولانی در پیش داشت و فقط پس از جنگ جهانی دوم بود که توانست با استفاده از صنعت دولتهای اروپایی، همچون انگلستان، فرانسه و آلمان، یکه‌تاز عرصه سیاست و اقتصاد جهانی گردد و رهبری جهان سرمایه‌داری را به دست گیرد.

بدین ترتیب می‌توان انگیزه سیاست عدم مداخله مستقیم امریکا در امور ایران را طی دوران حکومت قاجاریه و اوایل حکومت پهلوی دریافت؛ زیرا عملاً ایران پایگاه نفوذ روسیه و انگلستان بود. با این حال در جریانهای سیاسی در دیگر مناطق جهان، هرگاه منافع اساسی‌اش ایجاب می‌کرد، اصول عدم مداخله را زیر پا می‌گذاشت؛ چنانچه درباره چین به دخالت مستقیم پرداخت.^(۳) بنابراین، برای امریکا، دوره قاجاریه دوره آشنایی و کسب امتیاز فرهنگی - اقتصادی بود؛ خاصه آنکه در این دوره، اندک اندک شیوه‌های استعمار کلاسیک متروک و روشهای نوینی از استعمار جایگزین روشهای

۱. هنری شوئل: امریکا چگونه امریکا شد، ترجمه، ابراهیم صدوقیانی، ص ۱۷۶.

۲. آبراهام یسلسون، ص ۲۰.

۳. همان منبع، ص ۲۱.

دیرین می‌شد.^(۱)

در چنین شرایطی بود که روابط سیاسی میان ایران و ایالات متحده امریکا برقرار شد؛ در حالی که هر یک از این دولت‌ها از برقراری چنین روابطی، انگیزه‌ها و اهداف متفاوتی را دنبال می‌کردند.